فصلنامه علمی مطالعات دینی رسانه/ سال پنجم/ شماره نوزدهم/ پاییز ۱۴۰۲/ ۱۲۰ -۱۴۵
Journal of Religious Studies in Media, No 19, 2023

کارکرد کردار و زبان بدن در خلق بیان نمایشی
با مطالعه موردی قصه حضرت یوسف(ع) در قرآن

مهدی خدایی* مهدی داودآبادی (نویسنده مسئول)**

چکیده

هدف: هدف اصلی این پژوهش شناسایی کارکرد کردار و زبان بدن در خلق بیان نمایشی موجود در قصه حضرت یوسف در قرآن است.

روش‌شناسی پژوهش: اطلاعات و داده‌های پژوهش حاضر به شیوه کتابخانه‌ای جمع‌آوری شده و سپس با روش تحلیل روایت مورد بررسی قرار گرفته است.

یافته‌ها: بخشی از زندگی حضرت یوسف در قرآن کریم آمده و در تعداد آیات متفاوتی به قصه ایشان پرداخته شده است. با بررسی همه آیات در تعدادی از آن‌ها کردارها و کنش هایی را در قالب زبان بدن می‌توان دید که تعلیق، شخصیت‌پردازی و کشمکش در قصه را

* کارشناسی‌ارشد، گروه هنرهای رسانه‌ای، دانشکده دین و رسانه، دانشگاه صداوسیما، قم، ایران، Mahdikhodaei995@gmail.com

** استادیار، گروه هنرهای رسانه‌ای، دانشکده دین و رسانه، دانشگاه صداوسیما، قم، ایران، film.nevis@gmail.com

پیش برده است. بازخوانی قصه قرآنی یوسف با توجه به تحلیل بیان نمایشی موجود در آن، نکات تازه‌ای در قصه‌پردازی و اسلوب بلاغی قرآن به ما می‌دهد.

بحث و نتیجه‌گیری: در قصه حضرت یوسف به فراخور از کردار و زبان بدن در خلق بیان نمایشی بهره برده شده است. خداوند در این قصه به‌وسیله اعضا بدن و حالات آن‌ها از افکار و ایده‌ها، هیجانات، احساسات، ارزش‌های اخلاقی و ویژگی‌های شخصیتی پرده برداشته که در تطبیق با بیان دراماتیک باعث ایجاد و تشدید تعلیق، شخصیت‌پردازی و کشمکش شده است. این امر موجب بلاغت و درنتیجه نفوذ و تاثیر کامل کلام الهی با توجه به ویژگی های روانی انسان در فهم شده و غرض از بیان قصه حضرت یوسف را به بهترین شیوه به ما می‌نمایاند.

کلیدواژه‌ها: قرآن، کردار، زبان بدن، تعلیق، شخصیت‌پردازی، کشمکش، قصه قرآنی، حضرت یوسف.

مقدمه

رفتارهای انسانی را می‌توان به سه دسته کلی گفتار، کردار و زبان بدن تقسیم کرد. کردار و زبان بدن می‌توانند هم از مقوله فعل باشند، و هم از مقوله انفعال. کلمات و گفتار در تاریخ بشر، پدیده‌های تاحدودی جدید می‌باشند. در مقابل، کردار و زبان بدن ریشه و سابقه‌ای بسیار طولانی‌تر دارند.

کردار و زبان بدن اغلب می‌توانند معانی پیام های کلامی را برجسته‌تر کرده یا بر آن تأکید کنند. از طرفی در قصه‌گویی نیز می‌تواند تاثیرات متنوعی داشته باشد. نمی‌توان با زبان بدن به چیزی تظاهر کرد، چراکه بین هم‌خوانی حرکات اصلی و لغات بیان‌شده از یک‌سو و پیام‌های ظریف بدن از سوی دیگر تناقض به وجود می‌آید.

بشر در طول تاریخ به روش‌های مختلفی سعی کرده است آنچه می‌خواهد و آنچه در درونش می‌گذرد را ابراز کند. یکی از اولین روش‌های بیانی انسان، بیان هنری بوده است. در گذر زمان این بیان هنری به اشکال مختلفی خودش را بروز داده است. بیان نمایشی یکی از

انواع بیان هنری است که متکی به نمایش است. نمایش، هنری است که از عناصر بسیاری که برای روایت یا به نمایش گذاشتن و به تصویر کشیدن موثر هستند، تشکیل شده است. نگارنده در این نوشته با بررسی قصه حضرت یوسف با سه عنصر شخصیت‌پردازی، کشمکش و تعلیق سر و کار خواهد داشت.

نگارنده در این مقاله ضمن تبیین کردار و زبان بدن، انواع و مصادیق آن در قصه قرآنی حضرت یوسف، قصد دارد این کردار و زبان بدن را به‌عنوان بیان نمایشی تحلیل نماید. بنابراین هدف اصلی در این پژوهش شناسایی کارکرد کردار و زبان بدن در خلق بیان نمایشی موجود در قصه حضرت یوسف است. برای این کار باید کردار و زبان بدن و انواع آن در قصه حضرت یوسف را بررسی شده و چگونگی شکل‌گیری بیان نمایشی توضیح داده شود.

هرچند پژوهش حاضر به‌دلیل کیفی بودن، ماهیت اکتشافی دارد، لکن فرضیه نگارنده این است که با تحلیل کردار شخصیت‌ها و زبان بدن موجود در قصه حضرت یوسف، می‌توان کارکرد دراماتیک آن‌ها را کشف و نقششان را در شکل‌گیری بیان نمایشی تبیین نمود.

پیشینه تحقیق

بررسی پیشینه تحقیق حاکی از آن است که پژوهشی که مستقیم به این موضوع پرداخته باشد، انجام نشده، بلکه به‌صورت عام قصص قرآن موضوع کاوش بوده یا زبان بدن در غیر از قرآن مبنای تحلیل قرار گرفته است. برخی از تکاپوهای علمی انجام‌شده عبارتند از:

عطاشی(۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی بلاغی دلالت‌های زبان بدن در قرآن کریم» پرداخته است. همان‌طور که مشخص است، این مقاله از یک طرف فقط در مورد زبان بدن کار کرده است و به کردارها نپرداخته است. از طرفی در این مقاله هیچ توجهی به بیان نمایشی و خلق آن با توجه به زبان بدن در قرآن نشده است.

احمدی و جلیلیان (۱۴۰۱) در مقاله‌ای به «تحلیل زبان بدن در نهج‌البلاغه»

پرداخته‌اند. با بررسی این نوشته درمی‌یابیم کـه نگارنـده بـه کـردار تـوجهی نداشـته و مرکـز توجهش بر روی زبان بدن بوده است. از طرفی به کارکرد آن در خلق بیان نمایشی نیز نپرداخته است. نگارنده زبان بدن در نهج‌البلاغه را بررسی کرده و رویکردش به قرآن و قصص پیامبران نیز نبوده است.

اصغر نایینی‌زاده لباف (۱۴۰۰) در پایان‌نامه ارشد خود بـا عنـوان «کـنش دراماتیـک در قرآن کریم با نگاهی به قصه حضرت یوسف علیه‌السلام» را بررسی کرده است. پایان‌نامـه مـذکور بـه کنش و فعل پرداخته است، حال آنکه کردار می‌تواند از مقوله انفعال نیز باشـد. از طرفـی بـه کارکرد زبان بدن به کل پرداخته نشده است.

قاسم‌زاده (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل مفاهیم و کارکرد ارتباطات غیرکلامی در شاهنامه» به ارتباط غیرکلامی پرداخته است. به‌طور کلی می‌توان گفت که ما در این پـژوهش ارتباطات غیرکلامی را بررسـی نمـی‌کنیم، چیـزی کـه بسـیاری از مقالـه‌هـای مـرتبط بـه آن پرداخته‌اند.

بحث ارتباط غیرکلامی در حیطه ارتباطات است و حال آنکه محل نـزاع و بحـث مـا ربطی به ارتباطات ندارد و خلق و شکل‌گیری بیان نمایشی است که اهمیت پیدا مـی‌کنـد. دسته دیگری از پژوهش‌ها که به کردار و زبان بدن پرداخته‌انـد یـا در خـدمت خلـق بیـان نمایشی نبوده‌اند، یا در قصص قرآنی پیامبران و به‌ویژه قصه حضرت یوسف بـه ایـن مهـم نپرداخته‌اند.

کردار به‌طور کلی و زبان بدن با جزئیات آن در پژوهش‌های گذشته کمتر مورد پرداخت قرار گرفته‌اند. مهم‌تر از همه توجه به این امور در خلق بیان نمایشـی اسـت کـه هـیچ یـک از پژوهش‌های گذشته به آن نزدیک نشده‌اند و تبیینی از آن نداشته‌اند، درحالی‌که مقاله پـیش‌رو با بررسی کارکرد کردار و زبان بدن در خلق بیان نمایشی در قصه حضرت یوسـف پژوهشـی به‌نسبت جدید و کاربردی را در زمینه هنرهای نمایشی پیش می‌گیرد.

روش‌شناسی پژوهش

اطلاعات در این پژوهش به روش اسنادی جمع‌آوری شده و سپس به روش تحلیل روایت مسئله تبیین می‌شود.

روش اسنادی

یکی از انواع روش‌های کیفی در پژوهش، روش اسنادی است. در این روش محقق با مراجعه به کتاب‌ها، مقاله‌ها و پایان‌نامه‌های در دسترس در کتابخانه‌ها یا سایت‌هایی که به‌صورت تخصصی این منابع را در دسترس قرار می‌دهند، اطلاعات موردنیاز در خصوص مسئله‌ای که در پژوهش در پیش گرفته است را جمع‌آوری کرده و فیش‌برداری می‌کند.

در این روش پژوهشگر با عناصر میدانی درگیر نمی‌شود. از روش اسنادی در برخی از روش‌ها می‌توان به‌عنوان روش مکمل استفاده نمود.

برای جمع‌آوری اطلات برای پیشینه و چهارچوب نظری تحقیق، این روش ابزاری بسیار مناسب محسوب می‌شود. (صادقی فسایی و عرفان‌منش، ۱۳۹۴ : ۶۹)

چهار گام برای گردآوری اطلاعات در روش اسنادی در نظر گرفته شده است که به شرح زیر هستند:

گام اول، کشف و پیدا کردن منابع و مراجع مرتبط با پژوهش است. اگر محقق به این منابع که شامل کتاب‌های چاپی، دستنویس، پایان‌نامه‌های تحصیلی و مقاله‌های علمی و پژوهشی است، اشراف داشته باشد، توانایی او در پژوهش افزایش می‌یابد.

گام دوم، اعتبارسنجی و پالایش منابع حاصله در رابطه با ارتباط آن با مسئله تحقیق است. منابع غیراصل و غیرمعتبر باید کنار گذاشته شوند.

گام سوم، مشخص کردن منابع معتبر و فیش‌برداری اصولی از آن‌هاست.

گام چهارم، کنار هم چیدن مطالب جمع‌آوری‌شده از این منابع برای تدوین و نگارش پژوهش موردنظر است. (اسحاقی، ۱۳۹۲: ۱۲۴ - ۱۲۳)

روش تحلیل روایت

روایت، معرف زنجیره‌ای از رخدادهاست که در زمان و مکان (فضا) واقع شـده اسـت. روایی بودن متن به این معناست که متن از طریق کلام، داستانی را نقل می‌کند (لوته، ۱۳۸۶: ۲۱). روایت‌ها پدیده‌ای هستند که در اسطوره، افسانه، قصه، داستان، حماسه، رمان، نمایش، سینما، اقلام خبری، مکالمات و موارد مشابه به چشم می‌خورد. این طیـف تقریبـاً نامحـدودِ صورت‌های روایت را می‌توان در هر عصر هر مکان و هر جامعه جست‌وجو کرد. روایـت بـا تاریخ انسان آغاز می‌شود و در هیچ نقطه‌ای مردمی بدون آن نبوده‌اند. روایت‌شناسی یـا علـم روایت شاخه‌ای علمی است که فنون و ساختارهایی روایی را که در داستان‌هـا متجلـی شـده مورد مطالعه قرار می‌دهد. این علم، فنون درونی یک روایت را که خودش از داستانی نقل شده تشکیل شده است، بررسی می‌کند.

اولین نوع از انواع شیوه تحلیل روایت که پژوهشگران می‌توانند با توجه به هدف خود از هرکدام از آن‌ها یا تلفیقی از آن‌ها استفاده کنند، شیوه تحلیل مضمونی است که رایج‌ترین نوع تحلیل روایت است. در این روش مهم‌ترین نکته پاسخ گفتن به سوال «چه چیزی» است. در این روش واحد تحلیل داستان کامل بوده و قطعه‌قطعه نمی‌شود.

روش دوم تحلیل، شکل ساختاری تحلیل روایت می‌باشد. اساس تحلیل این است کـه چگونه داستان با تمرکز بر صرف و نحو گفته شده اسـت. تحلیلگـران ممکـن اسـت از انـواع گوناگون دیدگاه ساختاری استفاده کنند. همه دیدگاه‌های ساختاری برای تحلیل روایت بر روی محتوای داستان و اینکه چگونه و با چه هدفی داستان گفته شده است، متمرکز می‌شوند، اما در تحلیل مضمونی فقط آنچه گفته می‌شود، مورد توجه است.

سومین نوع، تحلیل مکالمه‌ای یا نمایشی است. این تحلیل فرض می‌کند کـه وقتـی مـا صحبت می‌کنیم، اجراکننده یک نمایش هستیم. بنابراین روایت می‌تواند به‌عنوان یک صـحنه تحلیل گردد.

چهارمین نوع، تحلیل دیداری است و انواع آن می‌تواند شامل عکس و نقشـی و ویـدئو باشد. داستان‌ها می‌توانند به‌وسیله رنگ‌ها و تصاویر مورداسـتفاده خالقشـان گفتـه شـوند، و

محقق باید تحلیل کند چرا و چگونه این تصاویر به‌وسیله خالقان آن‌ها ایجاد شده‌اند و چه می‌گویند. ذکر این نکته نیز حائز اهمیت است که درک هر متن مستلزم دانستن اطلاعات گسترده‌ای است (که می‌توان آن را دانش فرامتنی یا شناخت جهان نامید) که ابزار راهگشای تفسیر ما از متن به شمار می‌آید. (تولان، ۱۳۸۳: ۸۶)

مبانی نظری بحث

۱. زبان بدن

بدن ما هم زبان دارد. بسیار هم صادق است. اگرچه حالت‌های چهره به‌طور معمول اولین جایی است که اطلاعات عاطفی را انعکاس می‌دهد، اما مردم برای نشان دادن احساسات خود از قسمت‌های دیگر بدنشان نیز استفاده می‌کنند. بر اساس پژوهش‌ها ۸۵ درصد از تعاملات ما از طریق کردار و زبان بدن صورت می‌گیرد (حسام‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۳). نمی‌توان با زبان بدن به چیزی تظاهر کرد، چراکه بین هم‌خوانی حرکات اصلی و لغات بیان‌شده از یک‌سو، و پیام‌های ظریف بدن از سوی دیگر تناقض به وجود می‌آید. (همان: ۵۵)

توانایی تفسیر حالت‌های دست بر چهره در شرایط معین نیازمند صرف زمان و مشاهده بسیار است. ما می‌توانیم با اطمینان فرض کنیم زمانی که یک شخص یکی از حالت‌های دست بر چهره را استفاده کند، یک فکر منفی به ذهنش خطور می‌کرده است. اما سؤال این است که این فکر منفی چیست؟ این فکر می‌تواند شک، نیرنگ، تردید و یا دروغگویی باشد. مهارت واقعی، تفسیر توانایی درک نشانه‌های منفی است. بهترین کار که می‌توان در این مورد انجام داد تجزیه و تحلیل حالت‌هایی است که قبل از حالت دست بر چهره می‌آیند و تفسیر این حالت با توجه به آن حالت‌ها است (پیز، ۱۳۷۸: ۷۸). انواع زبان تن عبارتند از: ژست‌ها و اشارات، تنظیم‌کننده‌ها، تعدیل‌کننده ها، نوع ایستادن و لباس. (حسام‌زاده، ۱۳۹۰: ۴۹)

۲. بیان نمایشی

بشر در طول تاریخ به روش‌های مختلفی سعی کرده است آنچه در درونش می‌گذرد را

ابراز کند. یکی از اولین روش‌های بیانی انسان، بیان هنری بوده است. در گذر زمان این بیان هنری به اشکال مختلفی خودش را بروز داده است که ازجمله آن‌ها می‌توان به نقاشی، مجسمه‌سازی، موسیقی، رقص، ادبیات، و نمایش اشاره کرد.

بیان نمایشی یکی از انواع بیان هنری است که متکی به نمایش است. نمایش، هنری است که از عواملی چون قصه و داستان، شخصیت‌ها، بازیگری، صحنه‌آرایی، افکت و صداگذاری، لباس، گریم، دیالوگ و تمامی عناصری که برای روایت یا به نمایش گذاشتن و به تصویر کشیدن موثر هستند، تشکیل شده است (اسمایلی، ۱۳۹۲: ۳۰). بنا بر آنچه که بیان شد، نگارنده با بررسی قصه حضرت یوسف با سه عنصر شخصیت‌پردازی، کشمکش و تعلیق برای کشف کارکرد کردار و زبان بدن در خلق بیان نمایشی سر و کار دارد.

تعلیق در هر نوع داستان و روایتی، عنصر اصلی و محرک خواننده در به پایان رسانیدن اثر است. (محمدی رفیع، ۱۳۸۵: ۸۳). بنابراین مهمترین عنصر موفقیت، جذب و اثرگذاری داستان بر خواننده، زمینه‌سازی و ایجاد تعلیقی موفق است. تعلیق، ایجاد فضا، موقعیت یا ساختاری ناشناخته برای خواننده است که در عین باورپذیر بودن قابل پیش‌بینی نیست. (همان: ۸۴)

اگر در آغاز قصه چیزی که بیش از همه اهمیت دارد، اطلاع‌رسانی به مخاطب و درواقع باز کردن فضای روایی، در تنه روایی عنصر ارتباط و کنش تعلیق، در پیوستگی چندگانه با یکدیگر باشد، خواننده را به مرحله‌ای می‌رسانند که می‌توانیم آن را میل به تسریع زمان و یا فراخواندن آینده بنمامیم. (یوسفی، ۱۳۸۳: ۴۲)

تعلیق، فاصله بین عدم تعین و تعین نهایی یک عنصر است. تعلیق به هیچ وجه فاصله بین گره‌افکنی و گره‌گشایی نیست. (همان: ۴۵)

شخصیت یا همان کاراکتر در یونان کهن عبارت بود از «طرح‌های منثوری از تیپ‌های مختلف آدم‌ها که در الگوی خاصی گنجانده شده بودند.» (براهنی، ۱۳۶۲: ۲۵۰) شخصیت در اثر نمایشی، فردی است که کیفیت روانی و اخلاقی او، در عمل وی و در آنچه می‌گوید و می‌کند، وجود داشته باشد. خلق چنین شخصیت‌هایی را شخصیت‌پردازی می‌گویند.

در شخصیت‌پردازی، مردم آن‌طورکه زندگی می‌کنند، ماشین‌هایی‌که سوار می‌شوند، تصاویری که به دیوار می‌زنند، دوست‌داشتن‌ها و دوست‌نداشتن‌ها، آنچه می‌خورند، و دیگر اشکال شخصیت فردی آنان نشان داده می‌شود. شخصیت داستانی با عمل‌ها و عکس‌العمل‌ها و با انتخاب‌های خلاقانه افرادی که شخصیت‌های داستانی در نقش آن‌ها هستند، به تصویر کشیده می‌شود. از سوی دیگر، در شخصیت‌پردازی قصد این است که علایق آنان نشان داده شود و اینکه چگونه به دنیا نگاه می‌کنند، چه می‌پوشند و چه ماشینی سوار می‌شوند. (فیلد، ۱۳۹۰: ۸۲)

نویسنده از دو طریق می‌تواند در مورد یک شخصیت به مخاطب اطلاعات بدهد: شخصیت‌پردازی مستقیم یا صریح؛ شخصیت‌پردازی غیرمستقیم یا ضمنی.

در روش نمایشی بهترین صورت نمایش دادن شخصیت همین نمایان کردن او از طریق اعمال و رفتار است. بیشتر نویسنده‌ها ترجیح می‌دهند به جای اینکه مستقیما شخصیت را در مقابل مخاطب بگذارند، جای کشفی برای او در نظر بگیرند و با نمایشی کردن آن اجازه بدهند خود مخاطب او را کشف کند.

۳. قصص قرآنی

قصه‌ها از چند حادثه مرتبط به هم تشکیل شده و وسیله‌ای برای بیان زندگی یا قطعه‌ای از آن هستند. هر قصه‌ای باید آغاز و انجامی داشته باشد. در داستان‌های مرسوم عنصر تخیل نویسنده نقس اساسی را ایفا می‌کند. به بیان واضح‌تر داستان‌ها زاییده تخیلات داستان‌پرداز است، اگرچه مواد اصلی آن را از طبیعت و یا تاریخ می‌گیرد. داستان‌پرداز برای تحت‌تاثیر قرار دادن مخاطبین خود سعی می‌کند با افزودن عجایب و غرائب و خلاف واقع‌ها، داستان را در اوج هیجان قرار دهد.

قصص قرآنی ازجمله اصطلاحات علوم قرآن است که علمای تفسیر با استناد به آنچه قرآن کریم از احوال امت‌های گذشته و حوادث پیش از نزول پیش آمده است، به آن بسنده کرده‌اند. قرآن احوال مردم و ممالک را به‌صورت گویا طبق آنچه که بوده‌اند و به‌گونه‌ای

متفاوت از آنچه که داستان‌نویسان در نقل داستان‌های خود بدان عادت کرده‌اند، ذکر کرده است. (معبد، ۲۰۰۵: ۱۰۶)

قرآن، متن هنری و نمایشی یا داستانی نیست که بخواهیم با عناصر درام که برگرفته از داستان‌های بشری است آن را مورد تحلیل قرار دهیم و به نتایجی مشابه با آن‌ها برسیم، ولی حداقل به دو دلیل به خود اجازه می‌دهیم به سراغ قصه حضرت یوسف رفته و بیان نمایشی در آن را بررسی کنیم؛ اول اینکه قرآن کریم خود این ظرفیت را دارد و با خواندن قصه حضرت یوسف ذهن ما به این سمت کشیده می‌شود. دوم اینکه برخی از دلایل و علل قصه‌گویی و روش‌های تاثیرگذاری آن، اموری روانشناختی هستند که از زمان انسان نخستین تا به امروز ادامه دارند و اینها از مهم‌ترین عللی هستند که قرآن برخی از نکات خود را در قالب قصص آورده است.

بحث و بررسی

در این بخش برآنیم تا نسبت میان کردار و زبان بدن با بیان نمایشی را بررسی کرده و ضمن بررسی تعامل بین آن‌ها، میزان تاثیرگذاری و تاثیرپذیری این دو را مشخص کنیم. آیا کردار و زبان بدن در شکل‌گیری بیان نمایشی نقشی ایفا می‌کنند؟

با کمی بررسی متوجه می‌شویم که نسبت بین آن‌ها نه ضدیت است و نه بیگانگی، نه عینیت. کردار و زبان بدن غیر از بیان نمایشی بوده و بدیل آن نیز نیستند. پس بین آن‌ها چه نسبتی برقرار است؟

کردار و زبان بدن موجب پیشبرد بیان نمایشی می‌شوند. بیان نمایشی متکی به نمایش است. نمایش از عواملی چون قصه و داستان، شخصیت‌ها، بازیگری، صحنه‌آرایی، افکت و صداگذاری، لباس، گریم، دیالوگ و تمامی عناصری که برای روایت یا به نمایش گذاشتن و به تصویر کشیدن موثر هستند، تشکیل شده است.

می‌توان گفت این دو مقوله، متضاد و جدا هم نیستند. بیان نمایشی دایره‌ای بسیار وسیع از مقولات را شامل می‌شود که به‌راحتی می‌تواند هر نوع کردار و زبان بدن را در خود جای

دهد. تنها نکته حائز اهمیت این است که این کردار و زبان بدن در یک بیان نمایشی جای گیرد؛ یعنی نیاز است که عناصر درام در کنار یکدیگر قرار گرفته و بیان نمایشی را شکل دهند. پس هرگونه کردار و زبان بدن در پیرنگ، کشمکش، شخصیت و مضمون نقش مستقیم و قابل‌ملاحظه‌ای دارند. کردار و زبان بدن از چنان ظرفیتی برخودار است که می‌تواند باعث پیشبرد و شکل‌گیری بیان نمایشی شود.

کردار و زبان بدن بخش عمده شخصیت را تشکیل می‌دهند و نقش بسیار کمی را برای دیالوگ باقی می‌گذارند. بدون شک هیچ شخصیتی برای هیچ شکلی از بیان نمایشی را نمی‌توان با حذف آن‌ها ساخت، مگر اینکه بین آن‌ها صرفاً دیالوگ‌هایی برقرار شود که هیچ ویژگی خاصی نیز نداشته باشند، زیرا هرگونه لحن و حالت لب و چهره در دیالوگ نیز زبان بدن محسوب می‌شود. پس به یک معنا کردار و زبان بدن جز جدایی‌ناپذیر بیان نمایشی هستند.

گوهر و هسته اصلی بیان نمایشی، شخصیت بوده و کردار و زبان بدن هسته اصلی شکل‌گیری یک شخصیت هستند که موجب تعلیق، کشمکش وسایر عناصر درام می‌شوند. با این اوصاف نباید کسی در تعیین نسبت میان آن‌ها اختلاف‌نظری داشته باشد.

پژوهشگر ابتدا با مراجعه به کتب قصص قرآنی و منابع معتبر دیگر، آیات مربوط به حضرت یوسف را شناسایی و از کل قرآن جمع آوری کرده است. در مرحله بعد آیات از حیث استفاده از کردار و زبان بدن در پیشبرد قصه مورد بررسی قرار گرفته و آیاتی که فاقد آن‌ها بودند، کنار گذاشته شدند. در این مرحله تنها آیاتی باقی ماندند که همگی به‌نحوی به کردار و زبان بدن مربوط می‌شدند. پس از این، فرایند نهایی پژوهش به این صورت پیش رفت که آیات از حیث کارکرد کردار و زبان بدن در سه عنصر درام شامل کشمکش، تعلیق و شخصیت‌پردازی مورد بررسی قرار گرفتند. هر کدام از کردار و زبان بدن در آیات می‌تواند موجب به‌وجودآمدن و تشدید هر یک از عناصر تعلیق، کشمکش یا شخصیت‌پردازی یا دو یا تمام آن‌ها به‌صورت همزمان باشد.

۱. ایجاد تعلیق با کردار و زبان بدن در قصه یوسف

شخصیت‌ها به‌منزله‌ی پایه‌هایی هستند که بنای روایت بر روی آن‌ها سوار می‌شود. بیشتر نمود شخصیت‌ها در کردار و زبان بدن آن‌ها پدیدار می‌شود. پیچیدگی شخصیت‌ها و یا عواملی که سبب تزلزل در تعادل شخصیت در کنش‌ها و واکنش‌هایش می‌شود -که بخش عمده‌ای از آن از کردار و زبان بدن می‌آید- می‌تواند مانع از سپری شدن روند طبیعی داستان شود و درنتیجه مخاطب را به فکر فرو ببرد و پایان را به تعویق بیاندازد. تزلزل‌های شخصیتی به شکل‌های بسیار متفاوتی می‌تواند در کردار و زبان تن افراد ظاهر شود؛ از حالت دست و پا گرفته تا حالت‌های چهره و ایستادن. همچنین از رفتاری که موجب کشش تنش‌آلود و پرهیجان می‌شود. شخصیتی که غیرقابل‌پیش‌بینی و مرموز است و به‌صورت واضح در اعمال و زبان بدن او محسوس است، می‌تواند موجب افزاش حس تعلیق در داستان شود.

تمایلات عاطفی مخاطب نسبت به شخصیت‌های داستانی (همذات‌پنداری با یک شخصیت و نگرانی همدلانه با او) برای ادراک تعلیق ضروری است. اگر این مهم حاصل شود، نمودهای بدنی و کرداری شخصیت مانند دست کشیدن در میان موها که نشانه تردید اوست، می‌تواند موجب ایجاد تعلیق در داستان شود. به وضوح در می‌یابیم که حس تعلیق بیشتر هنگامی به‌وجود می‌آید که فرد نسبت به پروسه و چگونگی خلق یک رخداد در آینده ناآگاه باشد، اما وقوع آن را پیش‌بینی کند. این ناآگاهی با کردار و زبان بدن کاراکتر تشدید می‌شود. از طرفی علاوه‌بر تشدیدکنندگی که بسیار آشکار است، خود این دو نیز می‌تواند ایجاد حس تعلیق کند.

برخی از حرکات بدنی کاراکترها موجب رازآلودگی می‌شود، مثل دست های پنهان در هنگام تصمیم‌گیری یا حالت گزیدگی لب‌ها یا فاصله گرفتن و دزدیدن چشم ها. در حالت رازآلود، اغلب اطلاعات محدودی به مخاطبان داده می‌شود. رازآلودگی باعث عدم‌پیش‌بینی‌پذیری می‌شود و تعلیق را به‌دنبال دارد. بخش کلیدی اجرای این امر ایجاد ثبات و به‌دنبال آن بی‌ثباتی است. شخصیت در جایی قرار می‌گیرد و مخاطب در آنجا حس ثبات

دارد، ولی او شروع به تکان دادن سریع پـا، ضـرب گـرفتن روی چیـزی در اطـراف، یـا قـدم زدن‌های تند یا نگاه‌های خیره به اطراف می‌کند. این امر باعث می‌شـود مخاطـب در حالـت تعلیق نسبت به اتفاقی که قرار است بیافتد قرار گیرد.

اگر عدم قطعیت وجود نداشته باشد، تعلیق وجود ندارد. حرکت دادن انگشـت‌هـا یـا عرق کردن پیشانی و بازی با اشیا و روی گرداندن در جایی که بایـد رودر رو باشـد، حـس عدم قطعیت را تقویت می‌کند. درنهایت تعلیق به‌وجودآمده باید با حل شدن از بین برود و وضعیت دوباره به حالت ثبات برگردد. حس ثبات در کردار و زبان بدن نمودهـای فراوانـی دارد.

در تحلیل حرکات بدن نباید زود قضاوت کنیم. باید به برآیند حرکـات بـدن شخصـیت توجه کرد و تا آنجا که می‌توان قضاوت خود را به تعویق انداخت. این خـود باعـث مـی‌شـود حس تعلیقی فراگیر در کل قصه به‌وجود آید.

نام حضرت یوسف و وقایع مربوط به ایشان در سوره یوسف آیات ۴ تـا ۱۰۱ ذکـر شـده است. در ادامه به آیاتی که در آن‌ها کردار و زبان در ایجاد و تشـدید تعلیـق بـه کـار رفتـه‌انـد پرداخته و کارکرد آن‌ها را بررسی می‌کنیم.

۱) «**وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْـرًا فَصَـبْرٌ جَمِيـلٌ وَاللَّـهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ.**» (یوسف:۱۸)

برادران یوسف، پیراهن یوسف را برداشته بز نری کشته پیراهن را در آن آلودند، و پیـراهن خون‌آلود را برای پدر آورده گفتند: ما این پیراهن را یافته‌ایم. ببین آیا پیـراهن فرزنـدت یوسـف است یا نه؟ او هم تحقیق کرد و گفت: پیراهن فرزندم یوسف است که حیوانی وحشی و درنده او را دریده و خورده است. آنگاه جامه خود را در تن دریـده و پلاسـی در بـر کـرد و روزهـای بسیاری بر فرزند خود بگریست. همگی پسران و دختران هرچه خواستند او را از عزا درآورنـد قبول نکرد و گفت برای پسر خود تا خانه قبر گریه را ادامه می‌دهم (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۵۰).

در اینجا آن‌ها با کرداری که داشتند، کار خود را از پدرشان مخفی ساختند و او را مجاب کردند که یوسف مرده است. کردار برداران یوسف در اینجا حس تعلیق را تقویت می‌کند. اگر

عدم‌قطعیت وجود نداشته باشد، تعلیق وجود ندارد. حرکت دادن انگشت‌ها یا عرق کردن پیشانی و بازی با اشیا و روی گرداندن در جایی که باید رودر رو باشد، حس عدم‌قطعیت را تقویت می‌کند.

۲) «وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.» (یوسف:۲۵)

مسابقه زلیخا و یوسف، به دو منظور مختلف بوده است؛ یوسف می‌خواسته خود را زودتر به در برساند و آن را باز نموده، از چنگ زلیخا فرار کند، و زلیخا سعی می‌کرده خود را زودتر به در برساند و از بازشدنش جلوگیری نماید، تا شاید به مقصود خود نائل شود، ولی یوسف خود را زودتر رسانید و زلیخا او را به طرف خود کشید که دستش به در نرسد. درنتیجه پیراهن او را از بالا به پایین پاره کرد، و این پیراهن از طرف طول پاره نمی‌شد، مگر به همین جهت که در حال فرار از زلیخا و دور شدن از وی بوده است. (همان: ۱۹۱)

در این آیه زلیخا با پاره کردن پیراهن یوسف می‌خواست مانع او شود. این کنش، کرداری از زلیخاست که موجب ایجاد تعلیق برای ادامه داستان می‌شود و کشمکش موجود را تشدید می‌کند.

۳) «فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ.»

«قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ.» (یوسف: ۷۶ و ۷۷)

در این آیات پنهان کردن تهمت در دل خود نوعی کردار است. درحالی‌که یوسف می‌توانست آن را بیان کند، ولی به مصالحی تصمیم به پنهان کردن آن گرفت. این پنهان کردن موجب شد که قصه به‌نحوی دیگر پیش برود. تعلیق یعنی ابهام (به همراه میل به رفع آن) و اینکه قصه قرار است چه‌طور پیش برود و به انتها برسد. در اینجا نیز همین اتفاق روی می‌دهد.

۲. شخصیت‌پردازی توسط کردار و زبان بدن در قصه یوسف

زبان بدن، ابزاری قدرتمند برای خلق شخصیت‌های متمایز است. هر فردی در دنیا روش‌های خاص خود را برای واکنش به احساسات و موقعیت‌های مختلف دارد و هر فردی خصلت‌های رفتاری متفاوتی دارد. شخصیت چیزی نیست جز یک رخداد و رخداد چیزی جز نمایشِ شخصیت نیست. شخصیت ساکن، شخصیتی است که در ادبیات داستانی هستیِ تعریف‌شده‌ای دارد و نمی‌تواند از چارچوب آن داستان گامی بیرون نهد. از سوی دیگر، شخصیت متحرک کسی است که می‌تواند از متن غایب شود. انگیزش این شخصیت از آنچه فقط برای برآوردن طرح پیرنگ لازم است، فراتر می‌رود و خود از حوزه‌ای که در حین خواندن درگیر آن هستیم، می‌گذرد و به حوزه‌های دیگر پا می‌گذارد. شخصیت‌ها از طریق بیان اوصاف، اعمال یا سخنان یا افکار یا فعل و انفعالاتشان در برخورد با شخصیت‌های دیگر معرفی می‌شوند. رفتار یا عمل در کنار شخصیت و گره‌خورده با آن است. اینها مکمل یکدیگرند. کارهای هر کسی از اندیشه های او سرچشمه می‌گیرد.

اعمال انسان در تقابل، به سه حالت پدیدار می‌شود؛ در پیوند با کیفیات روحی و اخلاقی شخص، در پیوند با هم‌نوعان و در پیوند با محیط مادی یعنی چیزهای بی‌جان که وی را احاطه کرده‌اند. محیط در تغییر و تحول شخصیت عامل مهم و نیرومندی است و اشخاص داستان حتی اگر به‌طور موقت هم در محیط معین قرار بگیرند، از تأثیر آن برکنار نیستند.

موجودات داستان باید طوری باشند که خواننده به شخصیت تک‌تک آن‌ها توجه کند و کارهای آن‌ها باید از خصوصیات روحی و فکری و اخلاقی آن‌ها ناشی شود. رفتار و کردار شخصیت‌ها از خلق‌وخوی کنش‌های غیرمعمول او سرچشمه می‌گیرند. از همین رفتار و کردار شخصیت می‌توان به روحیه او پی برد. شخصیت تاریخی، چنانچه از نامش برمی‌آید، بازآفرینی شخصیتی تاریخی است که آنچه را که نویسنده بدو می‌افزاید یا از او می‌کاهد، فقط برای برجسته کردن بعضی از مختصات وی است. بیشتر حالت‌های بدن و ارتباطی انسان در سراسر جهان تقریباً یکسان است. مردم در خوشحالی می‌خندندیا در هنگام غم و خشم چهره درهم می‌کشند. تکان دادن سر معمولاً در همه جای جهان به معنی بله و تایید است. این

حرکت جنبه ذاتی و جهانی داشته و توسط افراد نابینا و ناشنوا هم مورد استفاده قرار می‌گیرد.

با در نظر گرفتن این مهم که شخصیت‌ها و انسان‌ها چیزی ورای کـردار و رفتـار و زبـان بدن خود نیستند، برای خلق شخصیت‌ها و موجودات داستان همواره بایـد ایـن نکتـه مهـم و اساسی مورد توجه قرار گیرد که شخصیت‌های داستان همواره در حال کنش و واکنش و نشان دادن زبان بدن خود هستند و شخصیت‌های ما زمانی جان می‌گیرند و باورپذیر می‌شوند که از این ابزار درست و دقیق استفاده شود. آیاتی که کردار و زبان بدن در شـکل‌گیـری و گسـترش شخصیت حضرت یوسف نقش دارند عبارتند از:

۱) «**فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَـدَتْ لَهُـنَّ مُتَّكَـأً وَآتَـتْ كُـلَّ وَاحِـدَه مِـنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَـذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ.**» (یوسف:۳۱)

در این آیه سه مورد کردار بیان شده است. نخست اینکه زلیخا زنان را برای دیدن زیبایی یوسف گرد هم آورد. دوم اینکه به آن‌ها گفت میوه پوست بکنند و سوم اینکه زن‌هـا از شـدت شگفتی دست‌هایشان را بریدند. مورد اول از آن‌روست که رقبا و حسودان زلیخا با اشاعه ایـن حرف‌ها قصد داشتند او را رسوا کرده و هتك‌حرمت کنند. اگر زلیخا کسـی را بـه نـزد ایشـان فرستاد و دعوتشان کرد، برای این بود که یوسف را به آنان نشان بدهد، و ایشـان را هـم ماننـد خود به عشق او مبتلا سازد؛ درنتیجه دست از بدگویی و ملامت او بازداشته، او را در عشقش معذور بدارند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج۱۱: ۲۰۲)

این خود به منظور روشن کردن کشمکش بوده و از طرفی در شخصیت‌پردازی یوسف و نشان دادن نمود ظاهری او در بین زنان موثر واقع شده است.

مورد دوم که به دست آن‌ها میوه و چاقو داد نیز به سهم خود بسیار جالـب‌توجـه اسـت. زلیخا برای هر یك از آن زنان تکیه‌گاهی مهیا کرد، همچنان که در خانه‌های بزرگان مرسوم بوده است، البته این کلمه به معنای ترنج که یك نوع میوه است نیز تفسیر شـده اسـت. مقصـود از دادن کارد برای پاره کردن میوه از قبیل ترنج و امثال آن بوده اسـت. ایـن نقشـه را بـه‌دلیل ایـن موضوع ریخت که یوسف وقتی بر آنان درآید که خالی‌الذهن و مشغول میوه و سرگرم پاره کردن

آن باشند. از ظاهر لفظ آیه برمی‌آید که یوسف تا آن ساعت از نظر زنان مهمان پنهان بوده است. حال یا در گنجه و صندوق خانه بوده و یا در اطاق دیگری قرار داشته که به سالن پذیرایی راه داشته است، چون زلیخا به یوسف می‌گوید: بیرون آی بر ایشان و اگر غیر این صورت بود، می‌گفت درآی بر ایشان.

این نقشه بسیار ماهرانه تنظیم شده بود، چون برنامه ملاقات را این‌طور چیده بود که قبلا برای هر یك متکایی تهیه نموده، به دست هر یك کاردی داده بود. در همه این لحظات یوسف را از نظر آنان پنهان داشته بود، و یك‌باره او را به مجلس درآورده و به‌طور ناگهانی به آن‌ها نشان داد، تا یك‌باره عقل‌ها را از دست داده و مدهوش جمال بدیع یوسف گردند. درنتیجه کاری کنند که آدم عاقل و هوشیار چنین کاری نمی‌کند، و همین شاهد بی‌عقلی آنان شود. مقصود این بود که زنان با دیدن او دست‌های خود را به جای میوه قطع کنند، آن‌هم نه یك نفر و دو نفرشان، بلکه همگی آنان دست خود را قطع کنند. (همان: ۲۰۳). این کردار در خدمت تعلیق و گسترش کشمکش است. اگر یوسف از ابتدا در جمع زنان بود، نمی‌توانست زیبایی خود را به یکباره عرضه کند و زلیخا به مقصود خود نمی‌رسید و زنان شیفتگی او را درک نمی‌کردند.

مورد سوم نیز که بریدن دست توسط زن‌هاست، بسیار جالب توجه است. وقتی زنان مصر یوسف را بدیدند، حسن و جمال او بر شعور و ادراکشان قاهر آمد، درنتیجه به جای میوه دست‌های خود را قطع کردند. اینکه زنان مصر به جای توصیف حسن و جمالش و چشم و ابرویش، او را به فرشته‌ای بزرگوار تشبیه کرده‌اند، با اینکه آتشی که در دل ایشان افروخته شده بود، به دست حسن صورت و زیبایی منظر یوسف افروخته شده بود، اما می‌بینیم از حسن او چیزی نگفتند، بلکه او را فرشته‌ای کریم نامیدند، تا هم به حسن صورت او اشاره کرده باشند، و هم به حسن سیرتش، و هم به جمال ظاهر و خلقتش و هم به جمال باطن و خلقش و خدا داناتر است.

در این بخش از آیه ما شاهد یک زبان بدن هستیم که موجب شخصیت‌پردازی یوسف و زنان مصر می‌شود. شدت حسن و جمال ظاهری یوسف را بهتر به ما می‌نمایاند، و از طرفی

شدت مدهوش شدن و از خود بیخود شدن زنان مصر را نیز نمایان می‌کند.

۲) «وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَه وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللّهِ مِنْ شَيءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلّا لِلّهِ عَلَيْهِ تَوَكّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ.» (یوسف:۶۷)

حضرت یعقوب برای چاره‌اندیشی وتدبیر برای حفظ سلامت فرزندان و کاستن از حساسیت‌ها، سوءظن‌ها و چشم‌زخم‌ها، این توصیه را به آن‌ها کرد، زیرا فکر میکرد ورود گروهی جوان به منطقه‌ی بیگانه، عامل سوءظن و سعایت است. این کردار در راستای کشمکشی است که پدر بین فرزندان خود و مصریان احساس میکند.

۳) «و رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا.» (یوسف:۱۰۰)

به سجده افتادن برادران یوسف می‌تواند ارادی و از روی احترام و کرنش در مقابل یوسف باشد، زیرا احترام به حاکمان برحق وتواضع در برابر آنان لازم است. ازاین‌رو شخصیت و مقام والای یوسف را به ما می‌نمایاند.

از طرفی می‌تواند به‌صورت غیر ارادی صورت گیرد که در این صورت نیز زبان بدنی محسوب می‌شود که جایگاه و شخصیت والای یوسف را به نمایش می‌گذارد.

۳. ایجاد کشمکش با کردار و زبان بدن در قصه یوسف

زبان بدن از آنجا که می‌تواند گستره مختلفی از احساسات و نیت اشخاص را منتقل کند، در مواردی که نمی‌توان آن‌ها را با کلام ابراز کرد، در داستان و روایت مورد استفاده قرار می‌گیرد. زبان بدن هم می‌تواند باعث شود تا کشمکش بین افراد شکل گیرد، هم می‌تواند کشمکش را خاتمه دهد. کشمکش در ۶ نوع می‌تواند به وجود آید. از آنجایی که در تمامی آنان انسان در مقابل نیرو یا موجود دیگری قرار می‌گیرد، درنتیجه در اکثر کشمکش‌هایی که ذکر شد، زبان بدن می‌تواند نمود داشته باشد. زبان بدن غالب موارد، با نمود جسمانی در کشمکش عیان می‌شود، گرچه از نظر نمود فکری نیز نه به‌صورت

مستقیم، بلکه به‌واسطه اینکه می‌تواند نمود فکری در کشمکش را عینی نماید، مورد استفاده قرار می‌گیرد.

با توجه به توضیحات فوق در ادامه به بررسی آیاتی کشمکش در آن به‌وسیله کردار و زبان ایجاد شده است، می‌پردازیم.

۱) «وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُون.» (یوسف:۲۳)

بستن درها کرداری از زلیخاست که درواقع یوسف را به خود دعوت می‌کند. این کردار باعث ایجاد کشمکشی بین زلیخا و یوسف می‌شود. هرچند واقعه یوسف و همسر عزیز یک اتفاق خارجی بوده که میان آن دو واقع شده، ولی درحقیقت کشمکشی است که میان حب و ایمان الهی و میان عشق و دلدادگی حیوانی اتفاق افتاده، و این دو نوع عشق بر سر یوسف با هم مشاجره کرده‌اند. هر یك از این دو طرف سعی می‌کرده یوسف را به سوی خود بکشاند. از سوی دیگر نوع درخواست زلیخا به این نیز اشاره دارد که همسر عزیز کار را از ناحیه خود تمام می‌دانسته و جز اقبال و پذیرفتن یوسف انتظار دیگری نداشته است. همچنین به نظر او علل و اسباب از ناحیه یوسف هم تمام بوده است.

۲) «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِين.» (یوسف:۲۴)

این آیه بیان می‌دارد که یوسف با کردار خود مانع از این شد که گنهکار جلوه کند. او به جای اینکه زد و خورد کند و بعد بی‌گناهی خود را ثابت کند -که بسیار مشکل می‌شد- از ابتدا وارد این نزاع نشد. این عمل کشمکش بین آن را تشدید کرده و از طرفی به مخاطب این تعلیق را می‌دهد که پایان قصه به کدام سمت خواهد رفت.

۳) «وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَى عَلَى يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ.» (یوسف:۸۴)

و از آنان کناره گرفت و گفت: دریغا بر یوسف! و درحالی‌که از غصه لبریز بود، دو چشمش از اندوه، سپید شد.

در اینجا کرداری از حضرت یعقوب ذکر شده است که از برادران یوسف کناره گرفت و به حال یوسف تاسف خورد. در اینجا کردار و زبان بدن هم می‌تواند باعث شود تا کشمکش بین افراد شکل گیرد و نیز می‌تواند کشمکش را خاتمه دهد. این روی گرداندن باعث به‌وجودآمدن کشمکشی بین یعقوب و فرزندانش شد. از طرفی شخصیت چیزی نیست جز یک رخداد و رخداد چیزی جز نمایشِ شخصیت نیست. روگرداندن در اینجا یک نمود کرداری است و جنبه‌هایی از شخصیت یعقوب را برای ما نمایان می‌کند.

۴) «اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ.» (یوسف:۹۳-۹۶)

این آیات به قضیه عرضه پیراهن یوسف بر یعقوب دلالت دارد. در ماجرای عرضه پیراهن یوسف بر یعقوب نیز کرداری وجود دارد. این کردار کشمکش و تعلیق در داستان را تشدید می‌کند. یوسف به جای اینکه خودش بیاید یا خبری را برساند، پیراهنش را می‌فرستد. چرا یوسف خودش عزیمت نکرد و به نزد پدر نرفت؟ آیا ممکن است در مسیر رسیدن به پدرش توطئه‌ای رخ دهد و این ملاقات تحقق نیافتد؟! هرچه بود، یوسف با این کار توانست از خطرات احتمالی جلوگیری کرده و مصلحت‌های دیگر را هم مورد توجه قرار دهد.

«قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَى أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.» (یوسف:۶۴)

در آیاتی مانند این آیه با توجه به اصول بلاغی و سیاق آیه متوجه می‌شویم که امتناع حضرت یعقوب همراه با خشم و ناراحتی بوده که لزوماً نمودهایی در زبان بدن او داشته است، ولی به‌صورت مشخصی به این امر اشاره نشده است. در آیه ۹۱ در جایی که برادران یوسف برای اولین بار فهمیدند که او یوسف است، بلافاصله گفتند: به خدا سوگند یقیناً که خدا تو را بر ما برتری بخشید و به‌راستی که ما خطاکار بودیم. در این آیه به هیچ وجه

اشاره‌ای به شگفتی اولیه در آن‌ها نشده است. در بسیاری از آیات دیگر نیز همین‌گونه است. انسان لحظه‌ای نیست که خالی از احوال اجزای بدن، ژست‌ها و حرکات بدنی باشد، ولی در مجموع آیات سوره یوسف برای القای معانی خیلی کم به این امور تکیه شده است.

بحث و نتیجه‌گیری

در قصه حضرت یوسف به فراخور از کردار و زبان بدن در خلق بیان نمایشی بهره برده شده است. کردار و زبان بدن اغلب می‌توانند معنای پیام‌های کلامی را برجسته‌تر کرده یا بر آن تأکید کنند. از طرفی در قصه‌گویی نیز می‌تواند تاثیرات متنوعی داشته باشد.

هرچند در بیشتر موارد قرآن کریم به ذکر مفهوم بسنده کرده است و از بیان نحوه بروز آن صرف‌نظر کرده است، ولی خداوند در این قصه و در آیات متعدد به‌وسیله اعضای بدن و حالات آن‌ها از افکار و ایده‌ها، هیجانات، احساسات، ارزش‌های اخلاقی و ویژگی‌های شخصیتی پرده برداشته که در تطبیق با بیان دراماتیک باعث ایجاد و تشدید تعلیق، شخصیت‌پردازی و کشمکش شده است. کردارهایی مانند خون‌آلود کردن پیراهن یوسف توسط برادرانش، پاره شدن لباس یوسف توسط زلیخا، بستن درهای قصر، آوردن نارنج و بریده شدن دستان زنان، ارائه پیراهن به برادران، انداختن پیراهن بر صورت و بینا شدن یعقوب، همه نمونه‌هایی از این دست بیان نمایشی هستند که در روایت داستان بسیار موثرند.

این امر موجب بلاغت و درنتیجه نفوذ و تاثیر کامل کلام الهی با توجه به ویژگی‌های روانی انسان در فهم می‌شود، زیرا برخی از دلایل و علل قصه‌گویی و روش‌های تاثیرگذاری آن اموری روانشناختی هستند که از زمان انسان نخستین تا به امروز ادامه دارند و اینها از مهم‌ترین عللی هستند که قرآن برخی از نکات خود را در قالب قصص آورده است. بخشی از این موارد امروزه به کمک رشد روانشناسی و ادبیات و علوم مرتبط شناسایی، استقراء و مدون شده است.

با این تفاسیر می‌توان پیشنهاد داد که به جای پیاده کردن عناصر روایت برگرفته از

داستان‌های بشری، با بررسی شیوه قصه‌گویی قرآن کریم، اسلوب قصه‌گویی و عناصر روایت جدید را از دل قرآن به دست آوریم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. اسحاقی، سیدحسین (۱۳۹۲). رموز پژوهشگری. قم: نشر هاجر.
۳. اسمایلی، سام (۱۳۹۲). نمایشنامه‌نویسی: ساختارِ کنش. ترجمه صادق رشیدی و پرستو جعفری، تهران: انتشارات افراز.
٤. براهنی، رضا (۱۳۶۲). قصه‌نویسی. تهران: نشرنو.
۵. پیز، آلن (۱۳۷۸). زبان بدن: راهنمای تعبیر حرکات بدن. ترجمه سعیده لرپری‌زنگنه، تهران: جانان.
٦. تولان، مایکل جی (۱۳۸۳). درآمدی نقادانه زبان شناختی بر روایت. ترجمه ابوالفضل حرّی، تهران: انتشارات فارابی.
۷. جلیلیان، زهرا؛ احمدی، محمدنبی (۱۴۰۱). تحلیل زبان بدن در نهج‌البلاغه بر اساس نظریه «پل اکمن و والس فریسن». پژوهش‌های زبانشناختی در زبان‌های خارجی (پژوهش زبان‌های خارجی)، ۱۲(۱)، ۱-۱۴.
۸. حسام‌زاده، منصور (۱۳۹۰). زبان بدن. تهران: پورنگ.
۹. صادقی فسایی، سهیلا؛ ایمان، عرفان‌منش (۱۳۹۴). مبانی روش‌شناختی پژوهش اسنادی در علوم اجتماعی. راهبرد فرهنگ. (۲۹)، ۱ - ۶۱.
۱۰. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۱۷ق). المیزان فی تفسیر القرآن. ج۱۱. قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسین.
۱۱. عطاشی، عبدالرضا (۱۳۹۷). بررسی بلاغی دلالت‌های زبان بدن در قرآن کریم. زبان و ادبیات عربی، (۱۸)، ۱۴۹-۱۶۶.
۱۲. فیلد، سید (۱۳۹۰). مبانی فیلمنامه‌نویسی (راهنمای گام به گام از فکر تا فیلمنامه). ترجمه سیدجلیل شاهری لنگرودی، تهران: انتشارات سوره مهر.
۱۳. قاسم‌زاده، سیدعلی (۱۳۹۷). تحلیل مفاهیم و کارکرد ارتباطات غیرکلامی در شاهنامه. فصلنامه زبان و ادبیات فارسی، (۲۹)، ۱۵۷-۱۸۴.
۱٤. لوته، یاکوب (۱۳۸۶). مقدمه‌ای برروایت در ادبیات و سینما. ترجمه امید نیک‌فرجام، تهران: انتشارات مینوی خرد.
۱۵. محمدی رفیع، یاشا (۱۳۸۵). تعلیق در داستان‌های تخیلی. کتاب ماه، (۱۰۴-۱۰۶)، ۸۳-۸۸.
۱٦. معبد، محمد احمد (۲۰۰۵). نفحات من علوم القرآن. مصر: دارالسلام مصر.

۱۷. نایینی‌زاده لباف، اصغر (۱۴۰۰). کنش دراماتیک در قرآن کریم با نگاهی به قصه حضرت یوسف علیه‌السلام. پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد. مدرسه اسلامی هنر.
۱۸. یوسفی، سیدمهدی (۱۳۸۳). تعلیق و کشش. کتاب ماه، ۷ (۸۶)، ۴۱-۴۷.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

The Function of Behavior and Body Language in Creating Dramatic Expression: A Case Study of the Story of Prophet Yusuf (Joseph) in the Quran

Mehdi Khodaei*
Mehdi Davoudabadi (corresponding author)**

Abstract

Objective: The main objective of this research is to identify the function of behavior and body language in creating the dramatic expression present in the story of Prophet Yusuf (Joseph) in the Quran.

Research Methodology: The information and data in this research have been collected through the library method and then analyzed using the narrative analysis method.

Findings: Part of the life of Prophet Yusuf is mentioned in the Quran, and his story is addressed in different numbers of verses. By examining all the verses, in some of them, behaviors and actions can be seen in the form of body language that have advanced the suspense, character development, and conflict in the story. Rereading the Quranic story of Yusuf, considering the analysis of the dramatic expression present in it, provides us with new points in storytelling and the rhetorical style of the Quran.

Discussion and Conclusion: In the story of Prophet Yusuf, behavior and body language have been used to create dramatic expression. In this story, God has unveiled thoughts and ideas, emotions, moral values, and personality traits through the limbs of the body and their states, which, in line with dramatic expression, have caused the creation and intensification of suspense, character development, and conflict. This has led to the eloquence and, consequently, the complete penetration and influence of the divine word, considering the psychological characteristics of human understanding, and best illustrates the purpose of narrating the story of Prophet Yusuf.

Keywords: Behavior, Body Language, Suspense, Character Development, Conflict, Story of Prophet Yusuf.

* MA, Department of Media Arts, Faculty of Religion and Media, University of Broadcasting, Qom, Iran, Mahdikhodaei995@gmail.com

** Assistant Professor, Department of Media Arts, Faculty of Religion and Media, University of Broadcasting, Qom, Iran. film.nevis@gmail.com